

بختیاری‌ها نژاد ایرانی خود را انکار می‌کنند^۱، نیکن به یک نوع نهج داری تکلم می‌کنند.

نادرشاه تعداد زیادی از آنها را بخدمت خود درآورد اما بعد از مرگ او تا زمان سلطنت محمدشاه استقلال خود را حفظ کردند. آنان در حال حاضر خراجگزار حکومت مرکزی هستند، لیکن در نوعی شبه‌استقلال بسر می‌برند.

بختیاری‌ها در سال‌های اخیر فشار زیادی را متحمل شده‌اند، زیرا شاه تعداد زیادی از خوایین منتقله آنها را در تهران بعنوان گروگان نگاه داشته است.

لر کوچک

قصر لر کوچک یا الوار کوچروی فیلی، بین رودخانه دز و داشت آشور و تواسی کرمانشاه تا شمال منطقه شوش گسترش یافته و حتی در بخش‌های جنوبی شوش تعداد کمی از این طوایف دیده می‌شوند. اینان از لحاظ تعداد نفوس از بختیاری‌ها بیشتر هستند. بروایت سر هنری راولینسون در پنجاه سال قبل تعداد جمعیت آنها پنجاه و شش هزار خانوار بوده است.

لرهای فیلی مانند همسایگان بختیاری خود، دارای یک حاکم فئودال نیستند یا در هر طایفه یک خان قدرتمند وجود ندارد، بلکه آنها بر سه ریش سفیدی بنام توشمال اداره می‌شوند. هر طایفه زیر فرمان چهار یا پنج توشمال قرار دارد، و این افراد برای رفع مشکلات ایلی و عشیره‌ای هنگام مشورت و رأی‌گیری دارای آراء مساوی هستند.

بنا به تحقیقات حارثوز و اوئیسوز روش زمامداری و حکومت در منطقه لر کوچک در بین ملت‌های آسیا در نوع خود کمیاب، و تا اندازه‌ای قابل قبول است و بیشتر شبیه کنفدراسیون با حکومت فئودال است.

گویش آنان کمی با کردهای کرمانشاه معاشرت دارد. اینان برخلاف بختیاری‌ها چندان علاقه‌ای به امور کشاورزی ندارند ولی در تکثیر و پرورش قاطر و همچنین تجارت قالی و زغال و گوسفند و صدور فراورده‌های خود بخارج توجه خاصی دارند.

الوار این منطقه از لحاظ اعتقادات مذهبی، عینی‌الطبی‌اند، و عمدتاً به انجام مراسم

۱. جیسده نیز در آن مورد اطلاعات نادرستی کس کرده، در جواب می‌دانیم که بختیاری‌ها به اسبیل بودن نژاد ایرانی خود فخر می‌کنند. مترجم.

دیس توجهی ندارند و کمتر به قرآن و محمد (ص) از خود علاقه‌ای نشان می‌دهند. عده‌ای از آنها، طبق یک اعتقاد موهوم بسیار قدیمی، تشریفات مذهبی عجیبی انجام می‌دهند و برای سلطان ابراهیم معروف به پاما بزرگ احترام زیادی قائل هستند.

در لر کوچک برای پرداخت مالیات به دولت شخص و اخذی مسئولیت ندارد و بدهی مالیاتی بین طوایف سرشکن می‌شود. برای وصول چنین وجبی یک جله عشورقی توسط ریش سفیدان هر طایفه تشکیل می‌شود، و پس از کسب توافق براساس تعداد خانوار، مالیات جمع آوری و پرداخت می‌شود. گرده آوری مالیات در ایران همیشه با مشکلاتی همراه بوده است. ممکن است یک طایفه به خاطر اغتشاشات داخلی نتواند مالیات خود را پرداخت کند و حتی نتواند که در شورای همگانی شرکت جوید، در این صورت سرشکان دولتی برای اخذ مالیات به اجتنام و ربه‌های آنها دستبرد می‌زنند. بیشتر سگنه لرستان فقیر و کم‌بضاعت هستند و سال به سال نیز در اثر سوء اداره حکومت ایران فقیرتر می‌شوند.

منطقه لرستان از نظر اقتصادی برای انگلستان بسیار مهم است چرا که راه عراق به رو بین اهواز و تهران در حلال دو سال آینده به اتمام می‌رسد و قسمتی از این جاده از قلمرو لرستان می‌گذرد. موفقیت تجارت این راه به حلیج فارس در آینده بستگی به حسن نیت الوار این منطقه و یا قدرت دولت مرکزی در حفظ و حراست از امنیت این جاده دارد...

اردل ده ۱۸۹۰

دشت وسیع اردل عمدتاً حالی از درخت و تنها در دامنه جنوبی سبزه کوه، جنگل‌های بنوبه به چشم می‌خورد. زمین‌های این منطقه حاصلخیز و زیرکشت ولی زمین‌های بایر و غیرزراعتی در این فصل از سال پوشیده از یک نوع غلف بنام قنطریون است که پس از درو و خشک کردن آنرا برای غلوفه حیوانات انداز و ذخیره می‌کنند.

رودخانه‌هایی که در محدوده اردل جریان دارند عبارتند از کارول و سیراب (سیراب) در جنوب، و رودخانه شمس آباد: رودخانه شمس آباد پس از دریافت آبهای تنه‌تین شده نواحی چهارمحل از طریق تنگ دارکتس و وارکتس در شمال بکارون منحق می‌شود.

دهکده اردل از جاده کاروان‌رو سوستر در حدود هشتادوپنج مایل تا اصفهان، و

دویست مایل تا توشتر فاصله دارد.

اردل در طول جغرافیائی ۵۰ درجه و پنجاه دقیقه شرقی، و عرض ۳۲ درجه شمالی قرار دارد. خانه ایلخانی در اردل چندانه بزرگ و مجلل نیست و تنها قلعه ایست در حد یک کاروانسرای درجه دو.

اردل در یک قطعه زمین شیب دار در پای قلعه واقع شده است و تقریباً روستای کوچکی است با خانه های گلی و محقر و بدون پنجره که در درون یک حصار مخروطی پر از چاله و چوله محصور شده است. سطح خانه ها نسبت به کف زمین خارج از حصار تقریباً یک پا پایین تر است. بیشتر کلبه ها نازیک و دودرده، و در گوشه و کنار تکه استخوان هایی که بوسیله سگ ها رها شده دیده می شود. مکنه این دهکده نیز مانند خانه های شان چرکین و زولیده اند، و بی حیوان داری چهره هایی زیبا و اندامی قوی و متناسب اند.

یک امام زاده در مجاورت دهکده وجود دارد که روزهای جمعه تعداد زیادی برتی زیارت و خواندن فاتحه به آنجا می روند. هنگامیکه وارد اردل شدم تعداد زیادی از مردم روی بالکن و پشت بام خانه ایلخانی ما را تماشا می کردند. من بلافاصله نامه امین السلطان را برای ایلخانی فرستادم یکساعت بیشتر طول نکشید که همسر بزرگ ایلخانی بمن وقت ملاقات داد و چند نفر بعنوان امکورت مرا تا قصر نیز همراهی کردند.

بر روی دروازه قلعه یک تالار وسیعی بود که خاهرا دارالحکومه یا دربار ایلخانی بشمار می آمد. یک بانکن بزرگ در خارج از تالار محل اجتماع افراد ایل و مراحمین بود. قصر یا قلعه ایلخانی، مانند کاروانسرائی دو طبقه و دارای حیاط وسیعی است که اطراف آنرا تعدادی اصطلبن و چند طویله گاوی و گروهی سر باز و گدانتگان او احاطه کرده است. در قسمت بیرونی قلعه نیز چند اتاق هست که شمار اصفهانلی به مدت یک ماهی که برای فروش اجناس خود به اردل می آید معمولاً از این اتاق ها استفاده می کنند. در زیر تالار خانه ایلخانی یک دروازه با سردر هلالی شکل بزرگ هست که با عبور از دهلیزهای دراز آن، می توان به قسمت نندروب ارتباط پیدا کرد.

اندرون حیاط بزرگی است که در اطراف آن اتاق های متعددی به چشم می خورد که پسران و خانواده ایلخانی در آنها سکونت دارند. در انتهای قلعه یک برج چهار گوش بنند و چند سراج یا تنگ کنس برای ده ع از قلعه هست.

سنگورت همراه من در مدخل اندرون متوقف شدند، ولی میرزا اجازه یافت تا مرا همراهی کند. من در حیاط اندرون از چند پله بالا رفتم، و به یک اتاق مستطیل شکل مفروش که در کنار دیوارهای آن چند مَحْدَه چیده بودند وارد شدم. در این موقع همسر بزرگ ایلخانی که چهل سال سن داشت و زیبا به نظر می‌رسید حیرت‌زده به استقبال شافت و دست مرا بوسید و روی ابروهایش گذاشت و آنگاه بر روی قالی بزرگی نشست و به من خنده‌ای تکیه داد.

عده دیگری از خانها مرا به گوشه دیگری از اتاق راهتانی کردند و من هم بر روی یک کرسی نشتم. آنها به ردیف در مقابل من در حالیکه بندرت سر خود را بالا می‌کردند و بدون اینکه کفهای حرم بزنند بر روی زمین نشستند. در قسمت دیگر اتاق تعداد زیادی از خانها و بچه‌ها اجتماع کرده بودند، بطوریکه راه ورود به اتاق را مسدود شده بود.

سبک آرایش و زیبایی سه زن جوان بختیاری برای من تازه گئی داشت. دماغ‌های قلمی و کشیده زیبایی و ملاحظت چهره، نپهای نازک و بلند و خال‌هایی به شکل ستاره بر روی چانه‌هایشان داشت و در وسط پیشانی‌شان، و چند تا در پشت دستپایان کوبیده بودند. ابروهایشان نه تنها با حال کوبی‌های نیلی رنگ کم‌نمی‌تر شده، بلکه تا حد فاصل بین دماغ و ابروها امتداد یافته بود. انگشتان، ناخن‌ها، و کف دست‌هایشان را با حنا خناب کرده بودند. طره‌های گیویشان را در دو طرف صورت در زیر پنجه بهم پیوند داده و سپس بصورت آزاد در روی سینه‌ها کرده بودند.

زنان ثروتمند بختیاری مانند تمام ایرانی‌ها به موهای خود توجه زیادی نشان می‌دهند. آنها ذاتاً دارای موهای پرپشت و سیاهی هستند و دست کم هفته‌ای یکبار با خمیر زردرنگ که از خاک‌رسم زرد کوه تهیه می‌کنند، سر خود را شست‌وشو می‌دهند. این خمیر موهایشان را تمیز و شفاف می‌کند. آنها همچنین بجای استفاده از رنگ موهای مصنوعی یا یک نوع خمیر که از پودر برگ حنا تهیه می‌شود موهای خود را خناب می‌کنند و بعد از دو ساعت سر خود را می‌شویند و در نتیجه موهایشان برنگ قهوه‌ای درمی‌آید.

خمیر دیگری بنام رسه دارند که از پودر برگ گیاه سیی رنگ تهیه می‌شود. و بعضی نیز موهای خود را با آن رنگ می‌کنند که بعد از بیست و چهار ساعت موها را

به رنگ میاه متعادل به آبی درمی آورد.

زن‌ها عموماً یک نوع شنوار گشاد از پارچه ابریشمی سیاه که دامن چین دار آن روی قوزک پاهایشان بسته شده بر تن داشتند و یک جامه کوتاه بقه یاز بر روی آن پوشیده، و یک دستمال میاه رنگ ابریشمی نیز بر دور سر خود بسته بودند.

همسر خان نیز مجلس به لباس سیاه بود و بسیار موقر و زیبا به نظر می رسید. او به کشورهای مختلفی سفر کرده و از طریق بغداد به مکه رفته و پس از زیارت خانه خدا از راه مصر به ایران مراجعت کرده بود.

زنهای بختیاری نه نقاب بصورت می زدند و نه از اجتماعات کناره گیری می کنند؛ لیکن زنهای خوانین بزرگ که زمانی در پایتخت بودند همان راه و روش ایرانی‌ها را بکار می برند و نقاب بصورت می زنند و زنهای خوانین کوچکتر نیز هنگامیکه در خانه بسر می‌بوند طبعاً از زنهای خوانین بزرگ پیروی می کنند.

من و همسر ایلخانی گفت و شنودهای گوناگونی باهم داشتیم که میرزا یوسف گفته‌های ما را ترجمه می کرد.

در بین پرستی‌های متعدد این سوال‌ها نیز مطرح شد: زن‌ها در چه سینه‌ای از شواج می‌کنند؟ آقا چند زن دارد؟ زن‌ها تا چه زمانی می‌توانند بچه‌هایشان را نزد خود نگاه دارند؟ چرا من موهایم را رنگ نمی‌کنم؟ آیا چیزی را سریع دارم که چین و چروک‌های صورت را از بین می‌برد و یا دندان‌ها را جلا دهد؟ آیا وقتی که زنهای ما به چهل سالگی می‌رسند احتمال دارد که مرد همپیشان آنها را طلاق دهند؟ چرا آقای -- از گرفتن یک زن بختیاری خودداری کرد؟ آیا من در بی حصع آوری داروهای گیاهی هستم؟ آیا من یک کیمیاگر هستم و می‌توانم فقرات را به طلا تبدیل کنم؟...

ملاقات با حاجی ایلخانی

ایلخانی که چندان تشاهی برای دیدن من نداشت امروزه اتفاق برادرش رضاقلی خان و پسر بزرگش لطفه (لطعلی خان) میرمنجم - م. و پسر دیگرش غلام، (غلامحسین خان)

۱. رضاقلی خان متف به ایلچی برادر کوچکتر حبیب‌خان بختیاری است. بعد از قتل حبیب‌خان در مدنی ایلچی بختیاری بود و پس از آزادی اسعد پارسا سردار اسعد از زندان ملایططاک و مراد حلیی اشعانی مدنی هم ایلخانی، و بعدها هم در کیم چهارمندان شد. رضایی خان میاه خویری ما پسران حبیب‌قلی خان ایلخانی نداشت و حتی آمرخص هم ما پسر خود ابراهیم خان سرحدت‌السلطنه ایلخانی پیدا نکرد. «مترجم»

سردار محتشم - م) که چشمان بیماری داشت به ملاقات من آمدند.

حاجی اینخانی فنودال بزرگ و رئیس این بختیاری مردی نست آرام و میانسال، دارای ریشی کوتاه و صورتی آفتاب‌خورده و تا اندازه‌ای چروکیده که وجانش کمی مرموز بنظر می‌رسید. تن‌پوش حاجی اینخانی عبارت بود از یک کلاه سفید نمادی، یک ابرخانی بلند سبز رنگ با میخ‌های آبی و یک تن‌پوش زردرنگ دیگری از شال کشمیر در زیر قبا، و یک شوارمو دبیت سیاه‌رنگ فراخ.

حاجی اینخانی تا اندازه‌ای موفّر و ظاهراً مردی خلیق و خوش‌برخورد است. وی مسلمان بی‌متدین است، یک نسخه قرآن زیبا و تذهیب‌کاری دارد که بیشتر اوقات آیه‌هایی از آنرا تلاوت می‌کند. او همیشه با اینگی که در اداره امور و ریاست ایل با او شریک است اختلاف دارد. در واقع یک سلسله تحریک و توطئه بین آنها وجود دارد و بطوریکه گفته‌اند هواداران هر دو مایل نیستند که بین آنها جنگ و زدوخوردی صورت پذیرد.

بزرگترین مردان این قرن که بعنوان اینخانی قدرت بلامنازع را در دست داشتند هر دو بطور مصیبت‌باری از بین رفتند. سرنوست محمدتقی خان دوست سر هندی لایارد بخوبی برای تمام خوانندگان ماجراهای اولیه مشهور است، ولی بدینختی او به مراتب کمتر از سرنوست غیرمنظره حبیبی خان برادر اینخانی فعلی و پدر اسفندیار خان اینگی بود.

حیثتلی خان ظاهراً مردی روشنفکر و حاکمی فایزمنند و توانا بود. دزدی و راهزنی را با دست‌های نیرومند خود مهار کرد و مشتاقی بود که راهی برای مبادلات تجاری بین محمره و شوشتر و اصفهان کشیده شود و از قبل نیز با آقای مکزی صاحب یکی از شرکت‌های بانقوذ خلیج فارس طی یادداشتی قول داد که خود او امیت کاروان‌هایی را که در قنبر و او عبور می‌کنند، بعهده بگیرد. و چنانچه دستبرد به مال‌التجاره آنها وارد شود، تخصصاً خسارات وارده را جبران کند. او همچنین تقبل کرد که یک سوم از سهام شرکت کشتیرانی کازوی را نیز خریداری کند، و بکشد رأس قاطر نیز برای حمل محمولات تجاری بین شوشتر و اصفهان نیز در اختیار شرکت موصوف

۱. - ماجراهای زبیه یا سفرنامه ذیابارد، ترجمه بهراب امیری مراجعه شود.

صحاری حوزستان به تعریف احشام خود می‌پردازند و یا فرارسیدن فصل بهار و اعتدال هوا به سوی شمال و چراگاه‌هایی که آن سوی رشته کوهستان‌های مرکزی ایران واقع شده مهاجرت می‌کند. در فصل پائیز آنها را عی‌یتیم که از گردنه‌های سخت و تپ‌های صعب‌العبور کوهستانی دوباره بسوی چراگاهها و مراتع زمستانی خود در حرکتند.

گروه لروت اصلی بخاری‌ها، همان احشام و اعنام آنهاست؛ ولی در زمان فراغت نیز بکار کشاورزی و کشت و کار غلات اشتغال می‌ورزند و مانند عموزاده‌های لرستانی خود، چندان به شعر و موسیقی و فرقه گرامی مذهبی توجهی ندارند.

در حقیقت تعداد زیادی از این طوایف، در دو مرحله کشت و کار می‌کنند. به این معنی که ایاز، در فصل پائیز، زمین‌های زراعتی خود را در بیلاقی، زیر کشت جو و گندم و سایر حیوانات می‌برند و در تابستان بعد از برگشت از فصل کشته‌های خود را درو می‌کنند و همچنین بعضی از آنها در زمستان‌ها در گرمسیر به کشت و کار غلات می‌پردازند و در بهار تعدادی بزگور در گرمسیر می‌مانند تا محصولات خود را درو و جمع‌آوری کنند.

تعدادی از ملیت‌های مختلف غیرایرانی به مرور زمان، در ایل هفت‌لنگ جذب و مستهلک شده‌اند. برای مثال: طوایف بهاریوند و بایادی بطورکشی عرب‌نژادند و به روایت رنگینگ آنها دورکی‌ها از نژاد حالص لر هستند (حتی تعداد زیادی از ملیت‌های غیرایرانی نیز در دورکی‌ها مستهلک شده‌اند) و در نتیجه طوایف هفت‌لنگ به علت اختلاط و امتزاج با ملیت‌های مختلف از لحاظ ساختار و ترکیب در مقایسه با چهارلنگ‌ها از استقلال بیشتری برخوردارند.

بندرت احتمال می‌رود که ایلخانی فعلی برای مدتی طولانی در مقامش بقی ماند چرا که هم در دربار سیه‌هانی علی او در جوانی است و هم رفیدی نیرومندی در کنار او وجود دارد. بدیهی است که حکومت شاه همیشه مایل است که قدرت عشایر را مهار کند و معمولاً برای تضعیف قدرت رؤسای ایلات به شیوه شرقی به خدعه و نیرنگ متوسل می‌شود، و با ایجاد اختلاف و جنگ داخلی آنها را یحان هم می‌اندازد. و شاید جای تعجب نباشد که بعضی از خوائین بزرگ که در حالی حاضر قدرت و آزادی عمل خود را از دست داده‌اند، در آرزوی روزی هستند که یک قدرت غربی جنوب عربی ایران را تصرف کند، و به آنها اختیار عمل بیشتری بدهد.

حاجی ایلخانی (واژه حاجی همیشه برای مرده یادآور یک تنوان مذهبی است) بعض قول داد که یک اسکورت سوار و یک تفنگچی پیاده در اختیار من خواهد گذاشت، او همچنین از من تقاضا کرد که پذیرم تا تمام لوازم مورد نیاز مرا بعنوان میهمانش در قلمرو بختیاری تهیه و فراهم کند.

برادرش رضاقلی خان که دارای قیافه‌ای مرموز است بر قسمتی از عوایف بختیاری حکومت می‌کند. او بسیار انسرده و ملول بود چرا که فکر می‌کرد که بزودی یزانی خود را از دست خواهد داد. او عینک مرا آزمایش کرد و گفت که با آن بهتر می‌تواند بیند.

ملاقات با ایلگی

ملاقات دیگری که داشتم، با احمد پرخان ایلگی بود. او مرد بلندقدی بیست و نهمی متاسب دارد. سفیدیارخان مرد جاه‌طلب و قدرتمندی است و تعداد زیادی پیرو و هواخواه دارد. هنگامیکه در جفا بدم او در تهراک بود. وقتی که شب من قصد دیدار از قلمرو بختیاری دترم نامه‌ای به فرمانده سواره‌نظام اسفهان نوشتم و از وی تقاضا کردم که چند نفر بعنوان اسکورت در اختیار من قرار دهد. من از این بابت از او بسیار متشکرم. قبل از ملاقات، گماشته او منصور پولی را که از قهوه‌برخ از من دزدیده بود پس داد. او از

۱. سفیدیارخان پسر مرگ سیاه‌قلی حاکم بلخاس در سال ۱۲۹۷ هجری قمری در سال ۱۳۲۱ هجری در سی سالگی درگذشت. سفید پرخان بعد از قتل پدرش به مدت هفت سال در رساله بود. و بعد از آنکه طردالمنظاف از حکومت بختیاری معزول شد سفیدیارخان با کمک امین‌المظالم مورد ظفر مسزانه پسر شاه قران گرفت و به ملاقات مسزانه‌المنظاف و بعدها سردار احمد معتمد شد و چندین بار پسران ایلخانی و ایلگی بختیاری مصد کار بود.
استاد مترجم ۱۱

قول انعامی که بوی داده بودم خودداری کرده و گفت اگر وجهی دریافت کند ارداب او را
و نیز به قتل خواهد رسانید.

سختن بارخان در نهایت مهرنسی به من خوش آمد گفت و از اینکه در اولین شبی که
وارد قنمرو بختیاری شده مورد دستبرد قرار گرفتم اظهار تأسفک کرد. او گفت که قتل او
انتصاب او به این مقام نه تنها در قنمرو بختیاری مساهمین را لغت می کرده، بلکه آنها را
قتل هم می رسانیدند؛ ولی او با قدامتانی که بعمل آورده، دردی و راضی را بحدائق
تزلزل داد. وی از این پیش آمد یکه خورد و بسیار متعجب شد. من در پاسخ گفتم که این
پیش آمد که در یکی از دهات ابران برای من رخ داده، ممکن است در کشورهای دیگر
بیر بوقوع پیوندد. اما آنچه که من می دانم در هیچ جای دنیا به این سرشت اموال
مسروقه پس داده نمی شود.

در وقایعی که مخریه سرفت می شود ابعثانی گدازها و رؤسای صوابی را که
دردی در حوزه حکمرانشان انضای می آید، مجبور می کند تا معادل ارزش اشیاء مسروقه،
وجه نقد به کسی که مورد سرفت قرار گرفته بپردازند. و پس از آنکه سارق دستگیر شد
گدازان نصیب می گیرند که آید دست بآید، ع او را قطع کرده و به او را برای شناسایی
بمذی با اعلام مشخصه داغ کنند....

حرم آباد اوگست ۱۸۹۰

بعد از کشکاک در امتداد نیرهای سنگراف، وارد حاده کازرون و بروجرد شدید. در
این جاده کازرانهای متعددی در رفت و آمد بودند. پس از عبور از روی دو پی، سوادینا
هناکوه و مانع های خرم آباد از دور حدایان شد. شهر نومیه برتگاهی مخوف و پیک رسته
ارتقاغات و قبه های محروبه احاطه شده، مدخل ریائی صحره های میان شهر بیستاهای را
نحت تأثیر قرار می دهد.

حرم آباد قبل از سده چهاردهم در سپاه نامیده می شد. و پایتخت آذربایجان قدرتمند
ارستان بود که بین سالهای ۱۱۵۵ تا تقریباً ۱۶۰۰ میلادی بر مضنه لر کوچک حکومت
می کرده بد.

سر هری رلوینسون هیچ اشاره ای به آثار باقی مانده در این شهر قبل از قرن یازده
پا دوارده نکرده است. حال در بیرون شهر در یک تازیانه شکاری کنار چند چرخگاه

نیب سوخته که یورت ایلات آن منطقه بود چادر زدیم. در اینجا رشته ارتفاعاتی با رنگ های سیاه و قرمز وجود دارد که در آنها هیچگونه گیاه یا رشتی دیده نمی شود. در پشت چادر من، انبوهی از درختان بید در کنار نهری روان و یک باغ بزرگ پر از درختان میوه و بوته های خربزه بچشم می خورد لیکن پسته های فراوان در آنجا ما را آزار می داد.

من در اثر راهپیمائی شب گذشته و گرمی هوا و حسنگی زیاد در روبر درختی لم داده بودم که متوجه شدم کسی به فرانسه بسیار هیجی گفتگو می کند. در حقیقت او حاکم شهر بود که آمده بود با من ملاقات کند.

تعدادی سوار، با زین و براق مجهز وی را همراهی می کردند. اسکورت پیاده نظام او هم اسلحه های خود را به درختان بید آویزان کرده و چهار گماشته او نیز مقداری میوه و شیرینی از طرف حاکم به من هدیه کرده بودند.

ارتفاع شهر از سطح دریا ۴۰۵۰ پا است، و گرمای آن مانند صحاری هندوستان مهیب و وحشتناک، ولی بدون ابزار و آلات حکم کننده هندوهاست.

هنگامیکه مردها می خواستند بجای چکتی از باره سنگ، برای کوبیدن میخ چادرها استفاده کنند تابش آفتاب بقدری روی سنگ ها اثر گذاشته بود که در اثر حرارت و گرمی زیاد آنرا با مانند سبب زمینی پخته داغ بی اختیار به اطراف پرتاب می کردند.

روغن و شمع در آن هدای گرم و سوزان فوقاً آب می شد. شیر در طرف یکساعت ترش و فسد می شد و تنها در شب هوا کمی حک و قابل نفس بود.

من در اثر گرمای زیاد و ریح سفر شب گذشته بقدری خسته بودم که تمام روز را آنجا آنجا که ممکن بود استراحت کردم و فقط با حاکم لرستان و زندهای حرم او ملاقات کردم.

ترخیص و شرح این ملاقات رسمی دلپره آمیز و ناحوشانید است مراسم به همان شیوه و روش ایرانی محاذ انجام گرفت. در باغ بزرگ قصر که پر از درخت سرو و انار و گل بود بنا چای و قلیان از من پذیرائی بعمل آمد. منشی ها و ملاحا در جفوی بر روی زمین نشسته بودند. میرزا اجازه بیافوت که همراه من وارد اندرون شود لیکن یکنفر منشی که فرانسه را بطور بدی تنظ می کرده در پشت پرده ایستاده و سعی می کرد گفتگوهای ما را ترجمه کند، اما نتوانست. و پس از بکنی دوبار شکایت سرانجام مجبور شدم آنجا را ترک کنم.

بطوریکه تحقیق کرده بنگ دختر زیبای چهارده ساله سوگندی و زان مرود علاقه حاکم

است. اتاق‌های خانم‌ها بسیار زیبا و آنان لباس‌هایی قشنگ و خوش‌سلیقه به تن داشتند.
پس از بازدید از قنعه محروبه و تماشای قسمتی از میگ زیبای معماری آن روانه
بازار شدم.

حرم آباد بجاظر شاه‌راه شوشر - تهران که از میان آن عبور می‌کند. دارای
موقعیت مهمی است. این شهر کرسی نشینی عثمانی قبلی و مقر حکومت لرستان است.
سای شهر از فاصله‌ای دور شبیه دیگر شهرهای ایران است که من قبلاً دیده بودم.
ارگ در وسط گذرگاه یک صخره واقع شده و بیشتر خانه‌های شهر در حول و حوش
یک پای زیبا قرار گرفته‌اند.

برخلاف سایر شهرهای ایران که اغلب اصراف و حوضی آن محروبه و بوی نم‌ن
همه‌جا به مشام می‌رسد. گلوگاه دره جنوبی این شهر دارای فضای سبز و پر از درخت
است. دوسوم شهری که زمانی پایتخت معروف اذربایکان بوده هم‌اکنون به توده‌ای از خاک
مبدل شده است.

بازار حرم آباد کوچک و محقر و تاریک، و کوچه‌های آن بهم پیوسته و نامعوار، و
احتمالاً زمانی سنگ‌فروش بوده ولی حالا پر از چاله و چوله و زبانه و سنگ‌های گزگ ریخته
و نجیب در گوته و کنار در بهایت گرسنگی و درمانده‌گی به غابریسی که از آنجا عبور
می‌کند خیره می‌شود. فطره‌هایی آب ز درون کازان‌ها شکسته سطح کوچه‌های بازار
را پوشانده و بوی نم‌ن لجن‌های سیاه و سوزنی که در گوشه و کنار جلو آفتاب ریخته
شده من‌همانرا آزار می‌دهد.

مردم با قلدی حبیده به آهستگی در رست و آمد بودند و چنین بنظر می‌رسید که
چینی فقیر و کم‌بصاحت هستند. تعار عرب‌ها بی‌علاقگی و قیافه‌ای افسرده می‌گفتند که
وضع بازار و خادوستند خوب نیست! الوار میلی‌امیت حاده کاروانسار و دزفون را به محاطره
انداخته و مرثیاً رست و آمد فوافل را در این حاده متوقف کرده‌اند. تا اینکه دولت یک
رژیمان سر بازار برای امیت این حاده در مسئله مستقر کرده. لیکن تاکنون نویینی در این
امر حاصل نشده است.

من پیش از پیش از وضع و موقعیت رفت‌بار حرم آباد افسرده و مأیوس شدم. دیوار
گلی و محروبه شهر در زیر انود درختان پنهان شده و یک بیل زیبای بیست‌وهشت
مطابقی، به عرض هیجده پا و طول نهصد پا که با سنگ و گن بنا شده مسافری را بدرون

حصار عداوت می کند. یک کاروانسرای قشنگ که سردر آن کاشی کاری شده نیز در سمت چپ پل دیده می شود.

منظره با احصار واقعاً بینندگان را تحت تاثیر قرار می دهد. تنهایی از خاک و بقایای ساختمان های قدیمی در سرانگیزی صخره در میان آب و درختان سر و سنوبر هنوز خودنمایی می کنند.

این قلعه به انضمام دو حصار و قصر والی و عمارات دولتی و یک آب انبار زیبا (که بوسیله یک چشمة پُرآبی تغذیه می شد) تماماً ویران و منهدم شده اند. در میان باغی در کنار رودخانه در ضلع شمالی قلعه جریبه های چند دیوار و برج از پایتخت قدیمی اتابکان و همچنین مجرای یک قنات و یک پل زده خافه هنوز بر جای مانده است اما حالب ترین آثار باستانی حرم آباد یک برج استوانه ای شکل به ارتفاع شصت پا است که هنوز سالم و بی عیب باقی مانده و یک کتیبه سبز خط کوفی در قسمت فوقانی آن حسب توجه می کند. منظوریکه گفته اند، حرم آباد دارای هزار و دویست خانه است که جمعیت آن بالغ بر هفت هزار نفر تخمین زده می شود. این شهر بوسیله چند نهر انگلیسی بمنظور تحقیق و ایجاد روابط تجاری مورد بازدید قرار گرفته. من شک دارم که این دیدارها اثر مثبتی در آنها بجای گذاشته باشد. همانطوریکه اثر مطلوبی در ذهن من بجای نگذاشته است.

بروجرد اوگست ۱۸۹۰

بروجرد در عرض جغرافیائی ۳۵ درجه و ۵۵ دقیقه شمالی و طول ۴۱ درجه و ۵۵ دقیقه شرقی قرار گرفته است. ارتفاع آن از سطح دریا ۴۳۷۵ پا و جمعیت آن بین دوازده تا هجده هزار نفر به اضافه تعدادی سید و ملا تخمین زده می شود.

شهر دارای پنج دروازه است که در میان یک حصار گلی واقع شده و یک خندق نیز گرداگرد حصار را فرا گرفته که در حال حاضر بخشی از آن جزو زمین های زراعتی درآمده است. وسعت شهر در حدود پنج مایل مربع است که یک سوم آن محروبه به نصر می رسد.

بروجرد دارای یک تلگرافخانه، یک پستخانه، تعداد زیادی مسجده کوچک و چند باب مدرسه و سه حمام عمومی و شش کاروانسراست. در بروجرد قالی های خوبی بافته می شود و همچنین بهترین عرقی که ممکن است در ایران باشد، در این شهر یافت

می‌شود و همچنین انواع خشکبار و شیرۀ انگور، در اینجا تهیه می‌شود. بازار بروجرد وسیع و روشن و دارای اقسام متنوع اروپائی، انواع پارچه‌های کتان روسی و انگلیسی و مقدیری چراغ‌های نفتی انریسی، آینه‌های روسی، نمال‌هایی از خانواده سلطنتی روسیه، مساور، استکان، نعلبکی، قعاق‌های پشمی روسی، انواع قندهای روسی و چینی که در چند دکان اختصاصی بخروشی می‌رسید.

پارچه‌های کرباس بافت اصفهانی، قالی زین اسب، پالاک قاطر، ظروف مسی و لوازم آشپزخانه، کنش، قلیان نی پیچ، و اقسام کالاهای ریز و دوشت، کوزه‌های سفالین بزرگ و کوچک، کاسه‌های سفالین لعاب‌دار، تفنگ و سمیر و تانجه و قسه و دیگر کالاهای مختلف تجارنی بعد زیاد بچشم می‌خورد.

گرچه بازار بروجرد بزرگ و رونق و جمعیت زیادی در آن رفت و آمد می‌کند، لیکن بندرت اتفاق افتاده که یک زن فرنگی را در بازار دیده باشند، مردم بدون من حلقه زدند و مأمورین محافظت، نیز به شیوه معمول با سنگ و چوب آنها را عقب می‌رانند.

با اینکه بیشتر خانه‌های بروجرد کچنه و محروبه است ولی تعدادی خانه خیلی خوب و تازه‌ساز نیز در این شهر دیده می‌شود. خیابانها سنگ فرش شده و مطعمتاً از بعضی حیوانات قدیمی نهران بدتر نیستند.

بروجرد از لحاظ موقعیت طبیعی دارای آبی فراوان و سرزمینی پربرکت است. مراتع آن سرسبز و زمین‌های بارور آن سالی دوبار زیر کشت می‌رود. محصولات جو و گندم و سایر حبوبات را در ماه ژوئیه درو می‌کنند. در حدود هفت نوع درخت انگور در ناکستانهای این شهر دیده می‌شود که در ماههای اوگست و سپتامبر محصول آنها می‌چینند. بعضی از حوت‌های انگور بروجرد به مراتب زیباتر از نوعی است که ما در گرمخانه‌های خود نگهداری می‌کنیم. فرآورده‌هایی از قبیل هندوانه، خربزه‌های معطر، تنباکو، قزیت، گدوم، حیار، لوبیا، بادنجان، نخود، و دیگر دانه‌های روغنی، برنج، پنبه، زردآلو، گردو، آرد و هلو تماماً گواه بارزی بر حاصلخیزی و موقعیت ممتاز آب و هوای این منطقه از ایران است.

بروجرد نه تنها از نقطه نظر کشاورزی دارای موقعیت استثنائی است بلکه از طریق حاده کاروان‌رو، بهترین مناطق کشاورزی و تجاری قلمرو ایران در شمال و شرق و غرب نیز کاملاً ارتباط دارد. نزول برف هرچگاه این جاده را مسدود نمی‌کند، چرا که

رفت و آمد زیاد کاروان در این خط موجب می شود که همیشه آنها بازنگه دارند.
بروجرد در حدود ۱۳۰ مایل از منطقه نرخیز کرمانشاه و نود مایل از ناحیه
حاصلخیز همدان، و ۶۰ مایل تا شهر سلطان آباد (اراک) مهمترین مرکز بافت فرش و
انبار غله و پنبه ایران و همچنین ۱۴۰ مایل تا قم در کنار جاده اصفهان - تهران، و در
حدود ۲۳۰ مایل تا تهران، و تنها ۳۱۰ مایل تا اهواز فاصله دارد.

این جاده ها نسبتاً خوب و سهل العبورند. اما تا آنجائی که من دیده ام غیر از دو
کاروانسرا بین دو مرکز بقیه از لحاظ سرویس چندان تعریفی ندارند. جاده خرم آباد که به
دزفول و شوشتر منتهی می شود از لحاظ عبور مشکلی ندارد ولی یک قسمت از آن
کوهستانی است.

بنا به گفته کننل بل^۱ حدود پنجاه مایل از این جاده سخت و ناهموار است. اما
بخشی از جاده شوشتر بروجرد که مهمترین شاهراه تجارتهی بین شمال و جنوب و قسمت
غربی ایران و در حقیقت خط ارتباطی و حمل مال التجاره ها از دریاست، در حال حاضر
از لحاظ حمل محموله های تجارتهی غیر قابل استفاده است؛ چرا که بخشی از این شاهراه که
در قلمرو فیلی عبور می کند بعلت جنگ های طایفه ای و عشیرهای و حمله سارقین مسلح
این طوایف به کاروان ها و مسافرین همیشه ناامن و پُر مخاطره است.

نوشته: هنری بلوس لینچ

مجله انجمن پادشاهی جغرافیایی جلد دوازدهم سال ۱۸۹۰

پس از صدور فرمان آزادی کشتی‌رانی در کانال از طرف دولت ایران در سال ۱۸۸۸ میلادی (۱۳۰۶ شمسی) کمپانی کشتی‌رانی فرات و دجله یکی از کشتی‌های خود را برای حسن کالاهای تحارونی به سرویس رودخانه گزرون هر دو هفته یکبار اختصاص داد.

هنری بلوس لینچ یکی از شرکاء کمپانی مذکور به منظور بررسی حادثه کاروان‌اندروزی بین شوشتر و اصفهان در اواخر تابستان ۱۸۸۹ از طریق شوشتر و قلمرو بختیاری به اصفهان سفر کرد. او مشاهدات خود را در مقاله‌ای تحت عنوان:

" ACROSS LURISTAN TO ISPAHAN "

به رشته تحریر درآورد که آنرا در شماره دوازدهم مجله انجمن پادشاهی جغرافیایی (میتامبر ۱۸۹۰ صفحات ۵۳۳ تا ۵۵۳) منتشر کرد.

هواکنون ترجمه این مقاله را بطور اختصار به خوانندگان عزیز تقدیم می‌کنیم.

«ترجمه»

در اواخر تابستان ۱۸۸۹ نویسنده این مضمون، از آبراه کارون، با یک کشتی بخاری انگلیسی، وارد اهواز شدم. و از آنجا با اسب خود را به شوشتر که تا اهواز پنجاه مایل فاصله دارد رسانیدم. در بهار گذشته فرصتی دست داد تا از بخش‌های مغلی و عیای کارون بازدید بعمل آورم و حالا هم قصد دارم که از جاده ملابرو شوشتر - اصفهان دیدن کنم.

شرح و تفسیرهای گوناگونی درباره موقعیت طبیعی سرزمین‌های بین ایستگاه نهانی خط کشتیرانی کارون، و اغلب شهرهای پرجمعیت جنوبی ایران تاکنون منتشر شده است. هرچند اطلاعات یک مسافر تا حدودی است که خود نویسنده را قانع کند. طبعاً نتیجه گیری‌های چنین مسافری هم منحصر مشاهدهات شخصی اوست. من به دعوت عده‌ای از خوانین بختیاری به اتفاق آقای هولند^۱ (فکر می‌کنم او اولین نماینده اروپائی مقیم شوشتر باشد) و یک راهنما و دو یا سه چاروادار عصر روز آخر ماه اوگست از رودخانه پُرتاب گرگر گذشتیم و در آنسوی دره میان دشت چادر زدیم.

قصد من این است که تا آنجا که بتوانم شرح سفر خود را بطور موجز و مختصر بیان کنم. و سعی کنم بطور اجمال و کوتاه تصویری از مناطق کوهستانی و مردم این منطقه ارائه دهم. در مورد ارزش سیاسی و تجاری این راه نیز لازم است مقدار کمی بحث و گفتگو کنیم.

مسافت بین شوشتر و اصفهان در حدود دویست و پنجاه مایل تخمین زده می‌شود. و راه دیگری که از زرهون و حره آباد به بروجرد منتهی می‌شود در حدود چهارصد و هشتاد مایل است. شکی نیست که ارتفاعات و گردنه‌های جاده‌ای که فعلاً ما از میان آن عبور می‌کنیم، به مراتب از حاده بروجرد بلندتر و صعب‌العبورتر است و بطوریکه گزارش شده این حاده ملابرو در سه‌ماه زمستان بیشتر اوقات بسته می‌شود. من فکر می‌کنم این گزارش حقیقت داشته باشد و آنهایی که خواهان پیشرفت و ترقی ایران هستند بایستی به این گزارش اهمیت بدهند. در حال حاضر کاروان‌های زیادی در این راه رفت و آمد نمی‌کنند. هنگامیکه حاده از ریزش برف مدود می‌شود بناچار کاروان‌ها متوقف

می‌شوند؛ ولی ظاهراً حاده بزودی برطرف می‌شود، و باز می‌شود.

با فرارسیدن زمستان اغلب اوقات ارتباط بین مناطق کوهستانی و دشت‌ها دچار اشکال خواهد شد.

حوائین هفت‌لنگ بختیاری موفق شدند که هرمان حکومت و سرپرستی اپل بختیاری را با حمایت شاه از دولت مرکزی بدست آورند. اقتدار و نفوذ حوائین چهارلنگ و قلمه تال تقریباً از بین رفته است و بالعکس دریافت یک اجازه عبور از مقامات ایرانی کافی است که یک مسافر سالم و خالی از خطر از این جاده عبور کنند.

کاروانها مسکن است بدون تأخیر و موانعی از این جاده عبور کنند. مبدراعظم به من قول دند در صورت حمله و دستبرد به قافله‌ها در این جاده، دولت مانند تریبات جاده تجارتمی پوشهر غرامت را پرداخت خواهد کرد. در حقیقت حکومت مرکزی هرگونه خسارتی را که از طرف رعایای خود به کاروانها وارد شود، جبران می‌کند.

سلسله کوههای جنوب ایران یک‌رشته از ارتفاعات بزرگ اروپا و آسیا است که به موازات تپه‌ها و دره‌ها از شمال غربی تا جنوب شرقی ایران امتداد یافته است.

برای رسیدن به فلات ایران بایستی از محاذی حوزستان و از درون ارتفاعات و بندیه‌های پُراز درخت و جنگل عبور کرد. اصطعال در طول نیم‌درجه شمالی شرقی شوشتر قرار دارد. برای اجتناب از صعود بی‌دری و سکرر به ارتفاعات شما بایستی از پسر دره‌ها و زمین‌های پست از جنوب به شرق حرکت کنید.

یک مسافر هنگامیکه وارد شوشتر می‌شود در آغاز ممکن است مایوس و ناامید شود لیکن وقتیکه خود را بجاده اصفهان برساند همه‌چیز برای او تازه گئی خواهد داشت. در آنجا دره‌ها وسیع‌تر، و فاصله دهات و روستاها از هم بیشتر و مسافرتین می‌توانند در ارتفاعات و بندیه‌ها جاده بزنند. هنگامیکه مسافر از رودخانه بازفت عبور کند، این تغییرات مشخص‌تر و نمایانتر می‌شوند.

وقتیکه شوشتر را ترک کردیم، برای مدت کمی در کنار رودخانه گزرگر به حرکت ادامه دادیم. در حسن بارندگی و بهار کناره‌های رودخانه پوشیده از ساقه و بوته‌های جو و گنده می‌شود؛ ولی در این فصل بعلت خرابی کانال‌های آبرسانی، تمام دشت بایر و خالی از گیشت است. هرچه جلوتر می‌رفتم جاده سخت‌تر و سنگلاخی‌تر می‌شد تا جائیکه در درون تپه‌های بی‌شماری ناپدید شدیم. پس از طی هیجده مایل در یک جاده

تقریباً صافه و مستطع وارد مناطق کوهستانی شدیم.

مافتی در حدود یکصد و بیست و چهار مایل را در میان دره‌ای که اطراف آنرا ارتفاعات بلندی احاطه کرده بود، پیش رفتیم، و پس از عبور از رودخانه بازفت دره‌ها پهن‌تر و وسیع‌تر می‌شوند و کوهستان‌های اطراف که تا این موقع بصورت دیواری حائل در دو طرف ما قرار داشتند بگیاره تفسیرجهت داده و در مقابل هم قرار می‌گیرند. ما از میان مناطق پُراز جنگل و درخت برآه خود ادامه دادیم. مسافت بین موئشر و گرگیر (گل‌گیر) در حدود ۵۲/۲۵ مایل است. ارتفاعات و دشت‌های آل خانی از درخت و رستنی است. و آب‌های آن شور و غیرقابل شرب است و تنها در بعضی جاها نک و توکی درخت کنار دیده می‌شود.

دومین مرحله سفر ما از گرگیر از شیب‌ها و سرانبری‌های تند ارتفاعات شرقی در محدوده کاپول تا دپولون^۱ آغاز شد. مسافت این ارتفاعات پوشیده از جنگل‌های بلوط است، اما آن بخش‌هایی که مربوط به محدوده و دشت‌های مال‌امیر می‌شود عمدتاً خالی از درخت است و تنها در گوشه و کنار و در دیور و لای تنگ‌ها صخره‌ها نک درخت بلوطی دیده می‌شود. در بعضی جاها در کنار حذو مافتی زینا و دلفیری پنجم می‌خورد. درختانی وجود دارد که گونی یا سمب شر آنها را در زمین کاشته‌اند. چمن و مرغزارهایی دیده می‌شود که شما تصور می‌کنید در یکی از پارک‌های انگلستان سرگردان شده‌اید.

در این ناحیه درختان و اشجار گونه‌گون رشد سریع و قابل ملاحظه‌ای دارند که من نظیر آنرا در مراحل بعدی سفر خود در دره‌های مال‌امیر ندیده‌ام. بعد از این منطقه زینا و باطراوت، در آنسوی دپولون سرزمینی خشک و غیرافزا با تعدادی نیه‌های ماسه‌سنگی پنجم می‌خورد. دره‌ها و دشت‌هایی این محدوده دارای خاکری قهوه‌ای رنگ و در عین حال حاصل خیرند. تمام زمین‌های مرزومی آنرا با گدازه‌ها محم زده بودند. تنها موقعی که ما به سمت آبیاری زاینده رود در دولت آمدیم رسیدیم خودمان را در میان مناطقی سرسبز و ریخ یافتیم. در آنجا قنات‌های فراوانی وجود دارد. بوته‌های حریزه و درختان هلو و اقلام میوه‌جات در میان باغ‌های باصفا در زیر آفتاب گرم پس مطلقه مشاهده می‌شود. هیچکدام از این ارتفاعاتی که ما عبور کردیم، مناظر کوهستان‌های آب را ندارند

و من تصور می کنم که این گوهستانها شرایط خاص خود را دارند و تماماً دندری قلبی تیر و گگرد هستند. اما ارتفاعات بین چغنه خور و پیرادیه که ما از میان آن گذشتیم، پرتگاههای سخت و مخوفی دارند.

بصور حتم کاروانها از ورود بدرون دره های عمیق اجتناب می کنند. آنها از شمال یا جنوب جاده ای که ما حرکت می کردیم می گذرند. در این قسمت جاده از بلندترین گذرگاهها عبور می کند و بعداً بتدریج تا چند مایل در آنسوی پیرادیه وارد دشت می شود. کسی بعد از دولت آباد این دشت بوسیله حفر کنالهای آبیاری شکل و فرم خود را از دست می دهد اما جاده از میان آن عبور می کند. فلات بزرگ ایران در فاصله پنجاه مایلی اصفهان قابل تشخیص است.

پس از آنکه ما از ارتفاعات شرقی مال امیر عبور کردیم وارد حاشیه گوهستانهاز یحی شمالی شدیم. این رشته بندیها دارای قللی بلند و عمودی است که متنگت نام دارد. دنباله این گوهستان یا قللی کوچکتر ادامه می یابد تا آنسوی پیرادیه تشکیل یک سنه تیه های کم بهمت دیگری را می دهد.

بعد از عبور از منطقه مال امیر کمربوش در بعضی جاها برف بچشم می خورد. در دره چغنه خور هنوز توده های از برف در دامنه گوهستانها نسته است. درجه حرارت نسبت به زمایکه از گسرگیر عبور کردیم تغییر محسوسی یافته است. در پست بام قله کوچکتری در مال امیر نیم شبکی ما را نوازش می داد. این هوای خنک هیچ گانه با آن تابستان گرم صحاری بین النهرین و دم سوزان صحراهای شرقی قانی مقایسه نبود چون که تابستان را در آن مناطق و در شرایطی که حرارت هر سایه به حد دردمانزده درجه می رسید بسر بردیم. در ارتفاعات بین مال امیر و چغنه خور، تنه ها احسان سرما می کردیم، و از اینکه خادر و سریده همراه داشتیم خوشحال بودیم. در دشت چغنه خور قاطری ها از اینکه بدون حفاظ و سرپناه در آن هوای سرد بر روی زمین می خوابیدند ناراحت بودند. در ارتفاع برای اولین بار می بود که من چند ماه بدین ایتکه اتفاقی در اختیار داشته باشم در چادر زیندگی

۹ من تصور می کنم این رشته ارتفاعات روحانه کاروان را از زبده بود جدا می کند. هم شبدر SCHINDLER و هم ونر WELLS هر دو از شمال کوه رح عبور کرده اند. بولی ارتفاعات گوهستانها در ۱۹۳۰ بود و دومی ۱۹۵۰ یافت کرده است. بولی من در گوهستانهای پیرادیه در ارتفاع ۱۱۵۰۰ پا عبور کردم.

می‌گیریم. وقتی که در ماه سپتامبر وارد اصفهان شدیم تفاوت زندگی در یک شهر بزرگ، و بیابان‌ها برایم ظاهر و آشکار شد. ما حتی روزها غار یا شکافی برای سرسازید پیدا نمی‌کردیم، و شب‌ها نیز برای همه پناهگاهی نداشتیم.

سرچشمه کارون در ارتفاعات، قابل ملاحظه است. از اردل تا شوشتر جاده در کنار، یا عسرف به رودخانه امتداد دارد و مسافری در چند نقطه در بخش غربی از رودخانه عبور می‌کند. قافله کوچک ما، دوبار از کارون عبور کرد. از دره وسیع گذار بلوطک تا ارتفاعات دویلون کارون مانند یک خط شیشه آبی‌رنگ از دور دیده می‌شود. در اولین گذرگاه عمق این رودخانه زیاد، و پهنای آن در بعضی جاها بیسی تا چهل یارد است. کارون در دویلون از درون گذرگاه بزرگ و تنگی وارد دشت می‌شود. این رودخانه از درون ارتفاعات زردکوه سرچشمه می‌گیرد و از جنوب غربی آن بطرف دویلون جریان پیدا می‌کند. کارون در ارتفاعات کمرنگ نام دارد. در زمان شاه‌عباس طرحی پیاده شده بود که با حفر تونلی در قسمت شرقی کوه‌رنگ آب کارون را به زاینده‌رود رسانیده و پس از ادغام دو رودخانه از آب برای آبیاری زمین‌های اطراف اصفهان استفاده کنند. لیکن این طرح ناتمام تاکنون به همان حال باقی مانده است. قسمتی از آب سرچشمه این رودخانه در ارتفاعات آب‌کاج نام دارد که از نام دهکده کاج که در شمال غربی اردل قرار دارد، گرفته شده است.

آب کاج در اردل با رودخانه‌ای که از سمت آباد و سلمزار، واقع در چهارمجال به‌تاری عبور می‌کند، ادغام می‌شود و در دویلون یا رسته آب قابل ملاحظه‌ای که ما از داغون از آن گذشتیم و شیدلر آنرا بنام آب‌سوز (سبر) اما مردم آنرا دهنور می‌خوانند، ملحق می‌شود.

در آن سوی دویلون کارون، بطرف جنوب غربی می‌جرید، و پس از طی مسافتی بطرف شمال غربی جریان پیدا می‌کند و از آنجا وارد دشت یالای شوشتر می‌شود. ولی کارون را بین دویلون و آب‌بازت مشاهده کرده است؛ لیکن اغلب مسافری بین گذار بلوطک و شوشتر از این رودخانه گذشتند.

من میر رودخانه را در دویلون مورد بررسی قرار دادم. بین دویلون و گذار بلوطک کارون با دو رودخانه بزرگ دیگر می‌پیوندد. این دو رودخانه یکی آب‌بازت و

دیگری آب برز است. آب بازمفت از جنوب شرقی ناحیه بازمفت سرچشمه می‌گیرد. و آب برز از ناحیه فلات و سادات سرازیر می‌شود، و از سمت حبه ساحل این رودخانه در نقطه نامعومی به کارون ملحق می‌شود.

شور نه بھری در شمال شوشتر در اثر انحاق به کارون آب صاف و زلال این رودخانه را آلوده می‌کند. کارون هنگام عبور از بشر کوهستانی خود بسیار عمیق و پُرترک است.

در این منطقه رنگ رودخانه‌های کارون و برز آبی شفاف به نظر می‌رسد. در گذار بلوطک آب تنی در کارون بسیار فرج‌بخش و دلچسب است؛ ولی در آب برز درجه حرارت پائین، و ماندن مدتی زیاد در آب، خطرناک است. بین شوشتر و مال امیر اغلب آب‌ها شور و غیرقابل شرب هستند؛ اما چشمه‌های آب شیرین در فواصل معینی هم وجود دارد.

من موفق شدم غارهایی را که در بخش شرقی دشت مال امیر واقع شده، و کتیبه‌هایشان که سببه بدو و لایارد شرح داده شده، از نزدیک بازدید کنم. در بخش غربی ارتفاعات مال امیر یک غار مشرف بر دشت و دریاچه قرار دارد که چشمه آبی در آن جریان دارد. در یک گوشه غار دو طاقچه در میان صخره‌ای بریده شده که بر روی یکی از آن‌ها هیئت یک تندیس یا یک کتیبه هنوز مشخص داده می‌شود. در بالای سر ما در بخش شمالی ارتفاعات دو طاقچه دیگر وجود دارد که بر روی یکی دو، و دیگری سه پیکره تقریباً سالم‌تر از غار اونی حای مانده است. آبی که از درون غارها سرچشمه می‌گیرد در یک کمانا ریزش‌مینی بطرف دهنی که در آن اتراق کرده بودیم جریان پیدا می‌کند.

آثار دیگری که در بخش شرقی مال امیر باقی مانده جاده سنگ‌فرشی است که معروف به جاده اتابک یا رابلسطایی است. مظاهراً بنای این جاده مربوط به دوران اتابکان (از بزرگ) است و بارون بدو - کمک نهانی محس حفصیر این جاده را ردیابی کرده است.

۱. برای اطلاع بیشتر در رابطه با آسپرز به یادداشت‌های لایارد به همین کتاب مراجعه شود. (استرجح)

در شرق مال میر، جاده از دره‌های تنگ به دره وسیع گارون و گذار ملوئک وارد می‌شود. اما در قسمت‌های شرقی کوهستان‌ها بهم نزدیکتر می‌شوند. و رودخانه در یک ستری تنگ بطرف جنوب و شرق کوهستانهای بلند بحرکت ادامه می‌دهد. در این نقطه ساحل جیب کارون بسیار مرتفع است و ما در یک زمین سنگلاخی اتراق کردیم. در اینجا قسمت‌هایی از زمین‌های زراعی را شخم زده بودند و تنها آبادی که در این ناحیه دیدیم قریه‌ای بنام دهدز بود و سیاه‌چادرهای ایلات را که با کندی و آهنگی، رهپار گرمسیر بودند. در این مکان دیدیم. چند منزل آتشفشان در تپه‌های شمالی روستای سرهون قرار داشت و ما از آنجا از یک شب طولانی از بالای ارتفاعات کارون پائین آمدیم. این ناحیه کم‌جمعیت، و مردم تماماً عشایر کوهنشین هستند. اینان در زمستان به این واحی و تابستان به مناطق کوهستانی کوچ می‌کنند. بسیار مشکل است که فرق یا امتیازی بین زندگی مردم ده‌نشین و کوچرویی این منطقه قائل شویم و بی‌شکی نیست که اکثریت قابل ملاحظه‌ای از این مردم در سیاه‌چادرها بسر می‌برند و در فصل تابستان در ارتفاعات حومه چذحور و زمستان در مال‌امیر و حاذیری حوزستان چادر می‌زنند.

آنهايي که به شغل کشاورزی اشتغال دارند، در بهار محصولات خود را درو و حرمن می‌کنند. و در پائیز و هنگام مراجعت به گرمسیر بعد از حرمن‌گویی فراورده‌های خود را انبار می‌کنند. گله‌های گوسفند منبع اصلی ثروت این مردم است. اینان در تابستان غیر از مناطق کوهستانی نمی‌توانند چراگاه کافی برای تغلیف احشام خود پیدا کنند. در کوهستان‌ها هم آب و هم علف بقدر کافی یافت می‌شود.

معمولاً اصفهان بازار مناسبی برای فروش محصولات آنها است و همچنین تعدادی معامله‌گر و خریداران کوچک هم به مال‌میر سفر می‌کنند تا از آنها روغن و کره‌اسب خریداری کنند. در هنگام مهاجرت از مناطق تجارتنی آنها با اطراف و همسایگان قطع می‌شود. اینان گله‌های بی‌شمار از بزر و میش دارند. گوسفند‌هایشان درشت و فوی‌هیکل اما دارای پشمی زبر و حشن‌اند.

بین شوتر و شهر کوچک دولت‌آباد، ما آنها را ده قریه گفتیم که بیشتر آنها مردمانی فقیر و کم‌بضاعت بودند.

من تا زمانی که وارد گزرگیر (گرگیر) نشده بودم نمی‌دانستم که نوع لباس و عادات و رفتار مردم بختیاری باهم تفاوت دارد. مردمی که در له‌بهری و دره‌قش و

دیستان زندگی می‌کنند از نژادهای محلی هستند. در این دو محل نژاد عرب یافت نمی‌شود. نژاد آریائی و نواح لباس آنان مشخص است. مردان بخیاری پاریک اندام و بلندقد هستند و پشت سر و گردن خود را می‌تراشند اما زلف‌هایشان را از دو طرف روی شانه‌هایشان آویزان می‌کنند. زینها شلوارهای فراخ و سبزرنگی می‌پوشند و سینه‌ی از پارچه قرمز یا سبز بر روی آن به تن می‌کنند. در دیستان کدخدای محلی را دیدیم که دارای مو و ریش کوچک مجفقی است. هیت و قیافه‌اش مرا به یاد پیکره و تندیس‌های دوران آشور انداخت.

در این مکان تنها یک زن زیبا را یافتم که دارای قیافه حقیقی ایرانی بود. این زن زیبا، با نشاط دارای صورتی سرخ و سفید، چشمانی درشت و نیره و موهایی بلند و سیاه بود. در دیستان دره‌قل (کول) ^۱ هر کدام دارای چند کلبه گلی و حصیری است و در هر قره نیز یک امامزاده و یک گورستان کوچک دیده می‌شود. من فکر نمی‌کنم اهالی این دهات بیلاق و قتلای داشته باشند. دره‌قل در یک شکاف یا قطعه زمینی پست در دامنه کوهی واقع شده است.

قره گورگیر شاید بزرگتر از دو روستای نامبرده باشد. این قره بیشتر به یک قرارگاه موقت شباهت دارد تا یک دهکده. در این روستا امامزاده‌ای است. اینان گله و احشام خود را در اطراف می‌چرانند و شبانگاه به آن‌ها می‌نگرد و مدوری که در کنار کلبه‌های خود ساخته‌اند برمی‌گره‌بندند. اهالی این قره لباس‌های مندرسی تن دارند و در ضمن عادات و رفتارشان سیر زنت و زپسند بود. هنگامی که یکسری سب از همراهان قاصد ما خواست از جسدای که زینا از آن‌ها می‌گرفتند، مشک خود را بر کند، از زینها مشک خورد.

لباس اهالی گورگیر به سک ختیارین‌ها عبارت بود از یک کلاه‌سندی، یک قلابی جیت آبی و روی زانو، و یک عبا یا حوچا روی شانه‌ها پهناده و یک حنط یا افزار (گیوه)؛ در مثل سید روستائی در محله‌ی مال امیر مشعول خرمین کنونی بودند. افزار این آبنوی بسیار متعصب و مذهبی هستند. یک مسجد کوچکی نیز در میان کلبه‌های خود ساخته‌اند و هر شب در آنجا به دعا و نیایش می‌پردازند. دو قره کوچک نیز در امتداد

۱. DERBISTAN

۲. DARAKUL

دریاچه مالامیر قرار دارند که چندان قابل ذکر نیستند. در قسمت جنوبی این روستاها جدیداً دو قلعه کوچک احداث شده که تاکنون کسی در آنها زندگی نمی کند. خانه های اهالی دهدز و زاغون که در آن سوی مالامیر قرار دارند با سنگ و گل ساخته شده. در دهدز قلعه کوچکی نیز وجود دارد. در دوه سرهون روستایی وجود دارد و چون سر راهمان نبود توانستم آنرا از نزدیک ببینم.

پرادنه که از محدوده بختیاری جداست دارای کلبه یا خانه های کوچکی شبیه سایر فلات ایران است.

عده ای از عشایر صحرائشینی که با احشام خود بیلاقی و قشلاق می کنند، عده ای متعلق به تایل بختیاری و تعدادی دیگر نیز از شمال و محدوده شیراز هستند. تمام این عشایر وارد قشمر و خوانین بختیاری می شوند لیکن آنهایی که معنی هستند مالیاتی پرداخت نمی کنند. به گمان من سایرین مبلغی جزئی به عنوان علف چر پرداخت می کنند.

از مالامیر تا محدوده جمحور اغلب اوقات ما با گروه زیادی زن و مرد و گله و رمه برخورد می کردیم که بیلاقی را به قصد قشلاق ترک کرده بودند. زنهای در حالی که سوار بر اسب بودند بچه هایشان را در بغل نشانده و نفتنگ و اسلحه های مردانه را نیز با خود حمل می کردند. مردان در حالی که قبای آبی رنگ پوشیده و کلاه می نمودی بر سر داشتند سحت در نکاپو بودند. چهره مردان و زنان عمدتاً سبزه و آفتاب خورده، مردان دارای قاعتی بلند و بینی باریک و لاغر و اغلب خوش قیافه بودند، اما رحمان و عشق زیاد کمتر به ریشها اجازه می دهد که زیبایی حداداد و طبعی خود را به معرض نمایش بگذارند.

قبایل بختیاری که در ارتفاعات و مناطق کوهستانی این منطقه پراکنده اند به دو شاخه دشت لنگ و چهار لنگ تقسیم می شوند. اقامتگاه خوانین چهار لنگ در قلعه تن است. در سال ۱۸۴۰ هجری که لایاره از منطقه بختیاری دیدن می کرد، محمدتقی خان بزرگترین فرمانروای این منطقه بود ولی اقبال از او روی برگرداند. او وظایفش از مند قدرت بزرگ کتبه شدند. دولت مرکزی مقام اینحانی گری او را انکار کرد و او را یانگی و قطاع الضریفی ستمگر معرفی کرد.

شبی در پشت بام قلعه کوچک چغاخور، به داستان دلپذیری که خسروخان ابری می حکایت می کرد، گوش می دادم. او می گفت که چنگونه چهارلنگ ها به مواضع دفاعی غلت لنگ ها یورش بردند، و بطور نیروی نه هزار نفری آنها پس از به جای گذاشتن هزار کشته به طرف بواحی عربس ستاری شدند. بدیهی است که این داستان مربوط به زمان حال نبود بلکه ارتباط با گذشته ای دور دارد که او از افراد خانواده خود شنیده است. در حال حاضر سه برادر در بختیاری مقام ابدانی گری را در دست دارند: (امامقلی حاک - رضاقلی خان - اسفندیارخان). شهرت دارد که حبیبقلی خان پدر و برادر حواین علی، حاکمی قدرتمند و توانا بود. ولی من با دیدن تصویر او، او را یکی از اتاق های پرادیه پی بردم که صفائی که به او نسبت می دهند چندان واقعیت ندارد. شاید ایجاد امنیت و جلوگیری از سرقت و راهزنی یکی از اسرار موفقیت او در طوئه زمانه مدیریتش بود. او در اثر سعایتی که علی السلطان حاکم اصفهان در نزد شاه دربار او بعمل آورد مورد سوءظن فرار گرفت و در سال ۱۸۸۲ هنگامی که برای ملاقات سزایانه به اصفهان رفت بطور محرمانه ای با خوردن زهر بقتل رسید. بعد از قتل ابوحانی برادرش امامقلی خان بست ابوحانی بختیاری مشهور شده و پسران ابوحانی مفتول میر هر دو راهی زندان شدند اما یکی از آنان (حاجی علی حاک سردار اسعد) بعد از جدی از زندان آزاد و در گناسی ریدگی می کرد. پسر بزرگش اسفندیارخان مدت هفت سال در زندان بسر برد و برادر کوچکتر خسروخان که من با او ملاقات کرده مدتی در کوهستان های بختیاری به تحصیل و اشتراحت مشغول بود. بعد از مدتی قذوف مثل السلطان رو بگناهش نهاد و دشمنانش در برد شاه وی را به همان اتهاماتی متهم کردند که خود او قبلاً به ابوحانی بختیاری نسبت داده بود. لذا در اثر سوءظن شاه وی از قسمت مهمی از قلمرو حکومتی خود محروم شد.

اسفندیارخان با شفاعت عمویش رضاقلی خان از زندان آزاد شد. چون شاه از اقتدار پسر نیرومندش در اصفهان هراسناک بود اسفندیارخان را مورد نقد قرار داد و تنبیه داشت که او از فرزندان پدری که به ناحق در اثر تمیسه خان خود را از دست داده، مانند

۱. خسروخان سره از طغر پسر حبیبقلی خان ابوحانی (مشرقی)

۲. برای اطلاع بیشتر در رابطه با قتل حبیبقلی خان ابوحانی به مصفا، ۱۳۰۱، کتاب - به نظر می رسد نامک خط

پسران خود نگهداری خواهند کرد. در سال ۱۸۸۸ پسر حسینی خان (اسفندیارخان) به اتفاق عمویش رضاقلی خان با چند فوج از قشون دولتی روانه یخساری شدند، و از شب‌های شمالی وارد دشت چغاقور شدند و حاجی ابیحانی را (امام‌مقام حاکم) که برخلاف فرمان شاه حاضر نبود خاک بختیاری را ترک کند تحت محاصره گرفته و قشون او را شکست دادند. بعد از هزیمت قشون حاجی ابیحانی، متحدین و طرفداران او بلافاصله از کار برکنار شدند. داراب‌خان متحد ابیحانی معزول شده او قلعه‌دل اسراج شد و رئیس ایل چهارلنگ، میرزا آقاخان با خواهر اسفندیارخان ازدواج کرد. اتحاد و همبستگی رضاقلی خان و اسفندیارخان مورد تأیید شاه و دولت ایران قرار گرفت.

رضاقلی خان مقام ابیحانی و اسفندیارخان عنوان ایلگی را یکی پس از دیگری بدست آوردند. اسفندیارخان نیز از طرف دولت به لقب صاحب‌امطنه مفتخر شده است و ابیحانی مبرول که به حاجی ابیحانی شهرت دارد هم‌اکنون در تهران بسر می‌برد و علیه توطئه‌هایی که علیه او چیده شده مبارزه می‌کند و اسیدوار است که شاید بتواند اعتماد شاه متلون و دمدمی مزاج را بخود جلب کند.

اوقاتگاه تابستانه خوانین بختیاری در چغاقور است. قلعه‌ای بر فراز تپه و روی بقایای ساختمانی که احتمالاً در زمان قدیم آنتیکه‌ای بوده بنا شده است. این قلعه دارای چند اتاق است که میهمانان و افراد تازه‌وارد از آن استفاده می‌کنند. لیکن خود ابیحانی در درون چادر با ایل خود زندگی می‌کند. ایلات، سیاه‌چادرها را در میان چمن و در حول و حوش قلعه و همانجائی که گله‌ها و احشام خود را می‌چرانند برپا کرده‌اند. در وسط سیاه‌چادرها، پوش سفید ابیحانی از فاصله‌ای دور به چشم می‌خورد. سختی و دشواری زندگی صحرائشینی متوح و گوناگون است و شاید هم تبرین‌تر، مطبوع‌تر از زندگی راحت و محفل در خانه‌های پراکنده است که در چغاقور بیت مابین فاصله دارند.

من اطلاع ندارم که آیا اروپائیانی که از این محل کوچک بازدید کرده، شرحی دربارهٔ زیبایی‌های آن نوشته‌اند یا نه! اما من بایستی بگویم بهترین روزهای خوشی را که

۱. اخیراً شیم که میرزا آقاخان بویله برادر کوچک خود سیدالله خان مرده موهفد قرار گرفته و به قتل رسیده است. اما من هنوز علت آنرا نمی‌دانم. (تاریخ ابیحانی)

۲. اسفندیارخان بعداً ملقب به سردار احمد شده و لقب صاحب‌امطنه به جعفری خان برادر کوچکتر او داده شد. حد از مرگ اسفندیارخان برادرش حاجی علی‌قلی خان متلف به سردار احمد شد. بعد از مرگ سید راحه پسرش جعفرقلی خان این لقب را به خود اختصاص داد.

در ایران گذرابدهام در همین مناطق کوهستانی بود. مناظر و زیبایی های گوناگون و پذیر آن را به این زودبها فراموش نمی کنم.

من در اینجا فقط مشکلات و دشواریهای جاده ای را که از آن عبور کرده ام بطور خلاصه و اجمال شرح می دهم.

ممکن است ما، طرح و احداث خط آهن این منطقه را به زمان مناسبتری واگذاریم. راه عرابه رو نیز تا کول به اتمام برسیده است و من هم چندان مطلعش هستم که متذ قدیمی و آرموده، یعنی جاده مال رو را بتوان جانشین دو طرح مرصوف کرد.

جاده بختیاری - اصفهان برای حملی محمولات تجارتمی با قاطر و چاروا فعلاً بلامانع است. و مخارج چندانی هم ندارد. از هنگامی که رودخانه کارون بروی تجارت خارجی گشوده شد و چشم انداز راه تجارتمی شوشر به اصفهان به حقیقت پیوست، به نظر می رسد که دولت ایران علاقمند به توسعه و گسترش این راه تجارتمی باشد. امیدوارم آئینانی که علاقمند به پیشرفت و ترقی ایران بعنوان یک کشور مستقل و کامل هستد ارتباط فعلی را موجهه بیشتر توسعه و گسترش دهند و ممکن است که شاه و هیئت وزیرانتس نیز هرچه زودتر به این واقعیت پی ببرند.

برای مسافرت از شوشر به اصفهان، بایستی از ده گزنده و گذرگاه بزرگ سعود و نزول کرد. که من ایسک به ترتیب از آنها نام می برم: ارتفاعات نه بهری، تپه های موردفل، گزنده های مال امیر، دهنز، ارتفاعات نامود و پردانیه در قسمت های غربی این ارتفاعات نیز شیب هایی وجود دارد. خط مارپیچ این جاده بیشتر صعب العبور و غیرقابل استفاده است و در گوشه و کنار نخته سنگ هائی سد معبر کرده و چاروادارها بایستی با زحمت زیاد راه را پار کنند. پشرفست های سطح جاده با نخته سنگ های بزرگ سدود شده که بایستی این موانع را ازین برد. دوازده مایل و نیم فاصله بین گرگیر و تپه های موردفل، شب دره های آن سوی شاه امیر، دوازده مابلی حاده، برسیده به گذار بلوطک. در حدود ده مابلی شیب های سنگلاخی کارون برسیفته به دوپلون بایستی با کساری شود.

تسطیح و مرمت این جاده آسان و ساده است و اینها اشکالاتی است که باید به آن توجه شود. بین دوپلون و گذار بلوطک احتیاج به یک پل دازد و پیشنهاد ماژور ولر برای ایجاد یک پل متحرک قابل قبول است و یک هرودن فایق یرقاربت نیز برای رفت و آمد در رودخانه ماروت در حالت حاضر کافی به نظر می رسد. بایستی پنی بر روی رودخانه با رفوت

در این عمارت بسته شود با انجام این پیشنهادات کارواندها می‌توانند به‌سبوت و راحتی در این جاده رفت‌وآمد کنند.

منازل و استراحت‌گاههایی که یک مسافر از شوشتر به اصفهان می‌تواند به راحتی

اتراق کند، به شرح زیر است:

روز اول	شوشتر به دره قل	۲۲/۵ مایل
روز دوم	دره قل به گرگیر	۲۹/۷۵ مایل
روز سوم	گرگیر به مال‌امیر	۲۶ مایل
روز چهارم	مال‌امیر به گذار بلوطک	۳۲/۷۵ مایل
روز پنجم	گذار بلوطک به دهدز	۱۱/۵ مایل
روز ششم	دهدز به سرهون	۲۴/۷۵ مایل
روز هفتم	سرهون به دویلون	۱۶/۵ مایل
روز هشتم	دویلون به چغاقور	۳۱/۷۵ مایل
روز نهم	چغاقور به پرادنبه	۱۹ مایل
روز دهم	پرادنبه به دولت‌آباد	۳۱/۵ مایل
روز یازدهم	دولت‌آباد به جلفا	۲۲/۷۵ مایل

(۱). دراب‌خان پسر اصلان‌خان نواده ابوالفتح‌خان برادر بزرگ محمدنقی خان است. بعد از گرفتاری محمدنقی خان مدتی در حدود نیم‌قرن دست این خانواده از مشاغل حکومتی کوتاه بود. چون در همان اوقاتی که محمدنقی خان در نبراهای فلاحیه به شیخ نامرخان پناهنده شده بود. منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان و خوزستان که در عقب او بود، حکومت قلعه‌تل و جانکی گرمسیر را به عنی‌رضا خان عموزاده او واگذار کرد. عنی‌رضا خان در خلال حکومت علوانیسی با حبیب‌نقی خان ایلخانی که بعد از گرفتاری محمدنقی خان به سرعت ترفی کرده و به مقام ایلخانی‌گری بختیاری نانی شده، عهد اتحاد بست و خواهرش را به حیاله نکاح خود درآورد و تا زمان مرگ او این اتحاد و همبستگی باقی بود. بعد از درگذشت عنی‌رضاخان پسرش میرزا آقاخان در سال ۱۲۹۲ هـ. ق. حائشین پدر شد و او هم مانند سلف خود روابط نزدیکی با ایلخانی برقرار کرد. در سال ۱۲۹۹ هـ. ق. بعد از قتل ایلخانی و انحصار اقامتلی خان بسمت ایلخانی بختیاری میرزا آقاخان مزول، و برادرش خداکرم خان که خواهرزاده حاجی ایلخانی نیز بود بجای او منصوب شد. حاجی ایلخانی برنی نزدیکی و همبستگی بیشتر با خداکرم خان را به عقد پسر خود علام‌حسین خان سره‌ار محشم درآورد. اما کسی بعد میرزا آقاخان به قعه تل یورش برد و خداکرم خان را از کار برکنار کرد و خود زمام امور را در دست گرفت. این عمل میرزا آقاخان بر حاجی ایلخانی گران آمد و پسر خود محمدحسین خان سپهدار را مأمور تنبیه او کرد. سپهدار، خواهرزاده اصلان‌خان بود. و هنگامی که اصلان‌خان و برادرزاده‌اش مرادخان با تمهیداتی در رامهرمز به دست قاید محمد جعفر شیرانی به قتل رسیدند. (۱۲۹۱ هـ. ق.) سپهدار عنی‌رضاخان را مسئول قتل حائشین خود که به وی خلاقند بود، دانست و کینه او و خانواده‌اش را به دل گرفت و درصدد بود که روزی دست اولاد عنی‌رضا خان را از قعه‌تل کوتاه کند و دراب‌خان خالوزاده‌اش را که فکر می‌کرد حلاً شاید این مقام است بحکومت آنها منصوب کند. لذا از موقیعت استفاده کرد و فرمان حکمرانی قعه‌تل و جانکی

گرمسیر را از قلل السلطان برای داراب خان دریافت کرد. میرزا آقاخان چون از خبر عزل و قصد دستگیری خود اطلاع یافت از قلعه تار خارج شد و به رامهرمز که در آن موقع جزو قلمرو بخاری نبود، متواری شد. سپه‌دار وی را تعقیب کرد و عدوه‌ای از همراهانش را به قتل رسانید، ولی به خود میرزا آقاخان دسترسی نیافت. داراب خان برای مدت چندسال حاکم جانگی بود و همانطوری که در مقاله پیش خواندیم، پس از عزل حاجی ایلخانی و روی کار آمدن اولاد ایلخانی، داراب خان نیز، که از متحدین حاجی ایلخانی بود، برکنار شد و مجدداً میرزا آقاخان به جای او به حکومت قلعه تار و جانگی منصوب شد.

حکمرانی میرزا آقاخان نیز دیری نپایید. ظاهراً به تحریک بعضی از برادرانش بدست برادر کوچکش سیف‌الله خان بقتل رسید.